

## ملاحظاتی رهیافتی از مطالعه گزارش‌های منابع تاریخی و قرآن کریم (مطالعه موردنی غزوات بدر و احمد)

\* محمدحسین داشکیا

\*\* صادق آتینهوند

\*\*\* فاطمه جان‌احمدی

\*\*\*\* محمدرضا جباری

### چکیده

قرآن کریم هرچند کتاب تاریخی نیست، اما گزارش‌هایی از رخدادهای عصر نبوی به سبک خود ارائه نموده است، گزارش‌هایی که در عصر نبی اعظم ﷺ در معرض نقد و ارزیابی معارضان قرآن قرار داشت. ازین‌رو اگر در گزارش‌های تاریخی قرآن، نصی نهفته بود یا گزارشی خلاف واقع در آن گنجانده شده بود قاعده‌تاً باید مورد نقد آنان قرار می‌گرفت. در دوره‌های بعد مورخان به نوشتن تاریخ عصر نبوی اقدام کردند و از قرآن نیز در کتاب سایر منابع استفاده کردند. سؤال این است آیا گزارش‌های راویان از رخدادها، تعارضی با ظاهر گزارش‌های قرآنی ندارد؟ این مقاله در صدد بیان این پاسخ است که در گزارش از حوادث، تعارض‌های موردنی بین گزارش‌های منابع با گزارش‌های قرآنی به‌چشم می‌خورد و با بررسی یازده مورد، تعارض در اکثر موارد به اثبات رسیده است. برای سهولت بررسی دامنه موضوع گزارش‌ها به دو غزوه (بدر - احمد) محدود شده و در مقام مقایسه با قرآن فقط به سه منبع تاریخی اکتفا شده است. برای دست‌یابی به نتایج تحقیق از روش امامان شیعه در عرضه تاریخ به قرآن و روش «توصیفی - تحلیلی» و «تطبیقی» استفاده شده است.

### واژگان کلیدی

قرآن، بدر، احمد، منابع تاریخی، تعارض گزارش‌های تاریخی.

mkia1988@gmail.com

\*. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

aeneh\_sa@modares.ac.ir

\*\*. استاد دانشگاه تربیت مدرس.

janahmad2004@yahoo.com

\*\*\*. دانشیار دانشگاه الزهراء.

jabbari@qabas.net

\*\*\*\*. دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۲

### طرح مسئله

قرآن هرچند یک کتاب تاریخی نیست، ولی منبع مطمئنی برای درک از حوادث و رخدادهای اصلی در صدر اسلام است. این کتاب آسمانی برای رسیدن به هدف یا اهداف اصلی خود، از دانش‌های متعددی از جمله تاریخ استفاده کرده است، البته به لحاظ هدف خاص خود، در نقل حوادث دست به گرینش زده و با روش منحصر به فرد خود به بازگویی و بازآفرینی تاریخ دست یازیده است. در دوره‌های بعد مورخان نیز با الهام از قرآن ازویی و با هدف دستیابی به سیره رسول الله ﷺ که الگویی برای تبعیت ازوی خداوند خوانده شده بود، به ثبت تاریخ اقدام کردند. اینکه آیا اینان از روش قرآنی در این باره متأثر بودند یا خیر؟ خود سخن دیگری است؛ آنچه موضوع این مقاله است گزارش‌هایی است که مورخان در کتاب‌های خود از روایان نقل کرده‌اند، و به نظر می‌رسد با برخی گزارش‌های قرآنی از همان حادثه در تعارض است. به عبارتی ناسازگار، مخالف<sup>۱</sup> و غیرقابل جمع با گزارش‌های قرآنی است. بررسی این موضوع از آن رو ضروری می‌نماید که مشخص می‌کند مورخان مسلمان تا چه میزان از قرآن به عنوان تنها منبع صادق و مورد اطمینان برای ارزیابی گزارش‌های روایان استفاده کرده‌اند. گفته شد برای سهولت مقایسه به منابع محدودی اکتفا خواهد شد که عبارتند از: کتاب *المغازی*، سیره ابن هشام و تاریخ طبری. دلیل انتخاب این سه منبع استفاده یا اختصاص بخشی از کتاب آنها به آیات قرآنی نازل شده درباره غزوات است که می‌تواند نگارنده را در رسیدن به هدف این مقاله یاری دهد و امکان مقایسه با منابع را در دامنه وسیع تر فراهم آورد.<sup>۲</sup>

تأکید مجدد این نکته ضروری است که فقط موارد تعارض با ظاهر آیات قرآنی در این مقاله مورد بررسی قرار خواهند گرفت و موارد ناشی از برداشت‌های تفسیری که خود شمار دیگری از موارد تعارض است به مجالی دیگر موکول می‌شود.

درباره پیشینه پرداختن به این موضوع می‌توان گفت، اغلب تفاسیر که به تفسیر آیات قرآنی نازل شده درباره غزوات پرداخته‌اند، کم و بیش به تفاوت‌ها و بعضًا تعارض گزارش‌های تاریخی با قرآن توجه کرده‌اند؛ اما به صورت مستقل دغدغه آنان این‌گونه پژوهش نبوده است. از میان آثار متأخران، مقاله «نگاهی گذرا به تفاوت سیره نبوی در قرآن و کتب سیره» از دکتر داداش نژاد<sup>۳</sup> به تفاوت‌های

۱. انواری، *نرنگ بزرگ سخن*، ج. ۳، ص. ۱۷۷۴.

۲. با نگاهی گذرا به کتاب *المغازی* می‌توان دریافت که آیه‌های نازل شده درباره هیچ یک از غزوه‌های پیامبر ﷺ به‌اندازه این سه غزوه نبوده است از جمله درباره جنگ احزاب در سوره احزاب آیات ۹ تا ۳۳ و حین فقط چند آیه به غزوه اشاره دارد. درباره غزوه‌های با یهود نیز هرچند آیات بیشتری نسبت به حین یافت می‌شود، ولی بسیار کمتر از سه غزوه انتخابی است.

۳. داداش نژاد، «نگاهی گذرا به تفاوت سیره نبوی در قرآن و کتب سیره»، مجموعه مقالات هماشی پایامبر اعظم ﷺ، ص ۱۴۱ به بعد.

میان گزارش‌های قرآنی و منابع تاریخی درباره سیره نبوی پرداخته و نتیجه گرفته است بین این دو تفاوت وجود دارد و این تفاوت ناشی از اهداف جدایانه آنهاست. وی به غزوات پیامبر ﷺ هم، پرداخته ولی معرض غزوه بدر و احمد نشده و با توجه به الزامات مقاله درباره غزوه تبوک دو صفحه بحث کرده است. این مقاله می‌تواند تجربه‌ای از یک مقایسه را در اختیار قرار دهد. مقاله دیگر از دکتر محمدعلی علیپور با عنوان «بررسی قواعد و روش معرفت تاریخی در قرآن (با تکیه بر تاریخ پیامبر اکرم ﷺ در قرآن)»<sup>۱</sup> است. نویسنده محترم هدف خود را بیان قواعد روش معرفت تاریخی در قرآن کریم ذکر کرده است. وی ابتدا چهار قاعده را ذکر کرده و با انتخاب غزوه بدر به عنوان نمونه، قواعد را بر آنها تطبیق می‌نماید و در انتای آن، دیدگاه مورخان اسلامی درباره این حادثه را طرح و تضاد آن دیدگاه با نظریه قرآن را بیان می‌نماید. این مقاله از نظری شbahat به موضوع این مقاله دارد، آنجاکه مقایسه بین قرآن و آراء مورخان صورت می‌دهد، با یک تفاوت، اینکه وی برای مقایسه خود دست به انتخاب موضوع زده و فقط چند موضوع خاص را مبنای مقایسه قرار داده است، درصورتی که در این مقاله هیچ موضوع جرئی ابتدا برای مقایسه انتخاب نشده، بلکه با فحص در میان منابع یادشده تعارض موردنی آنها با آیه‌ها کشف و نشان داده شده است.

روش پژوهش در این مقاله روش امامان شیعه در عرضه روایات تاریخی به قرآن به منظور بازشناسی سره از ناسره است. می‌دانیم یکی از راهبردهای ایشان در دوران خود، عرضه روایات بر قرآن بوده است. ولی این روش فقط در محدوده روایات کلامی و فقهی محصور نمانده و حتی روایات تاریخی را دربر گرفته است. از این رو ملاحظه می‌شود که امام علیه السلام روبرو شدن با یک روایت تاریخی آن را بر قرآن عرضه و سپس صحت یا عدم آن را استنباط کرده است.<sup>۲</sup> از روش «توصیفی - تحلیلی» و روش «تطبیقی» نیز استفاده شده است. پژوهشگر در روش اخیر، درپی مقایسه موضوع‌های تحقیق، سعی خواهد کرد شباهت‌ها و تفاوت‌ها و تعارض‌های آنها را کشف نماید و پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها به پاسخ پرسش‌های خود دست یابد. مطالعه تطبیقی شناخت یک پدیدار یا دیدگاه در پرتو مقایسه است. بررسی مقایسه‌ای جز توصیف و تبیین مواضع خلاف و وفاق واقعی بین امور مقایسه نیست.<sup>۳</sup> البته با توجه به موضوع، از این روش فقط برای دستیابی به موارد

۱. علیپور، «بررسی قواعد و روش معرفت تاریخی در قرآن (با تکیه بر تاریخ پیامبر اکرم ﷺ در قرآن)»، نامه تاریخ پژوهان، زمستان ۸۵ و بهار ۸۶، شماره ۸ و ۹، ص ۱۸۰ - ۱۴۰.

۲. به طور نمونه این روش از سوی امام جواد علیه السلام به کار گرفته شده است. (ر.ک: طبرسی، الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۴۷)

۳. فرامرز قراملکی، روش مطالعات دینی، ص ۳۹۴؛ مقایسه یک روای آورد و ابزار برای هدف تطبیقی است. به عبارتی بررسی تطبیقی صفت، میان روش است برای رسیدن به هدفی معین. هدف بررسی مقایسه‌ای مانند هر روای آورد تحقیقی دیگر جز فهم و شناخت نیست. هدف در این رساله کشف سیک تاریخ‌نگاری قرآن و وجه تمایز آن از منابع تاریخ اسلام است.

عارض استفاده شده است. اهمیت و نقش روشنگرانه مطالعه تطبیقی را از مطالعه قرآن می‌توان به دست آورد. یکی از روش‌های قرآن برای ایجاد تحول بینشی و اعطای بصیرت نافذ، قرار دادن افراد در معرض مقایسه است. استفهام «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup> چنین نقشی دارد. قرآن به کرات از این روش استفاده کرده است.<sup>۲</sup>

### تعارض گزارش‌های منابع با قرآن

برای بررسی موارد تعارض، به ترتیب غزوه بدر و احمد مورد بررسی قرار خواهد گرفت. شش گزارش اول مربوط به غزوه بدر و از شماره هفت به بعد درباره احمد است. در هر گزارش، ابتدا دیدگاه قرآنی مطرح و سپس با گزارش منابع در همان موضوع مقایسه صورت خواهد گرفت.

۱. مالکیت اولیه غنائم: از آیات قرآنی چنین برمنی آید که اولین بار، در غزوه بدر بود که خداوند تکلیف غنائم را در بی اختلاف و پرسش مسلمانان برای ایشان روشن کرد؛ و آن را ابتدأ از آن خدا و رسول دانست: «از تو درباره غنائم جنگی می‌پرسند، بگو: غنائم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد، پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»<sup>۳</sup>

به عبارتی پیش از این حکمی در این باره صادر نشده بود. اما ابن‌هشام و طبری برای ما نقل می‌کنند که این اموال متعلق به مسلمانان بوده و در بی اختلاف آنان با هم و بدفتراری مسلمانان، خداوند همه را از آنها گرفته و به خود و رسولش اختصاص داده است<sup>۴</sup> و البته بعداً در آیه خمس سهم بیشتری به مسلمانان بخشیده است. گویا به خاطر کار عده‌ای از مسلمانان در صدر اسلام، همه مسلمانان تا ابد مورد تنبیه قرار گرفته‌اند. اما بادقت در آیه، ملاحظه می‌شود در قرآن سخن از مالکیت اولیه مسلمانان نیست و سخنی از تنبیه آنان به میان نیامده است، حتی روایات تاریخی که از تقسیم غنائم قبل از غزوه بدر سخن گفته‌اند، از هیچ‌گونه دستور الهی یا نبوی در این زمینه سخن به میان نیاورده‌اند، بلکه تنها از تقسیم غنائم از سوی عبدالله بن جحش در سریه منسوب به خود او حکایت

۱. زمر (۳۹): ۹.

۲. هود (۱۱): ۲۴، مائده (۵): ۱۰۰ و ... .

۳. يَسْأَلُوكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْتِكُمْ وَأَطْبِعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (انفال (۸): ۱) البته در ادامه آیات خداوند فقط خمس آیات را به خدا و رسول و ... اختصاص داد. «وَاعْلَمُوا أَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِرَسُولِكَ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ ... ». (انفال (۸): ۴۱)

۴. فكان عبادة بن الصامت - فيما بلغني - إذا سئل عن الأنفال، قال: فيينا عشرة أهل [۵] بدر نزلت، حين اختلفنا في التقل يوم بدر، فانتزعه الله من أيدينا حين ساءت فيه أخلاقنا، فرده على رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقسمه بيننا عن بواء. (ر.ک: ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج. ۲، ص ۳۰۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج. ۲، ص ۴۵۷)

دارند، که همین روایت نیز معارض دارد؛ و در روایت دیگر ذکر شده است که پیامبر ﷺ این غنائم را بعد از بدر تقسیم کرد.<sup>۱</sup>

۲. دلیل کراحت و مجادله عده‌ای از اصحاب: قرآن، درباره حوادث پیش از غزوه بدر، از کراحت و مجادله عده‌ای از مومنان با پیامبر ﷺ درباره امری که حق بودنش روشن شده، سخن می‌گوید: «همان گونه که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد و حال آنکه دسته‌ای از مومنان سخت کراحت داشتند، با تو درباره حق، بعد از آنکه روشن گردید، مجادله می‌کنند گویی که ...».<sup>۲</sup> گرچه آیه به‌ظاهر درباره علت مجادله سخنی نگفته است، اما به قرینه ماقبل، دلیل مجادله آنان ترس از خروج از بیت (مدینه) و رویارویی با مشرکان بوده است: «حال آنان بهمانند آن بود که بهسوی مرگ کشانده می‌شوند، درحالی که تنها نظاره‌گر هستند».<sup>۳</sup> گویا ترس چنان بر آنان چیره شده بود که قدرت مقاومت را از ایشان سلب کرده بود و در برابر جلادان خود - مشرکان - حاضر به دفاع نبودند.<sup>۴</sup> آنها خروج از مدینه و رویارویی با مشرکان را برابر با مرگ می‌دانستند.<sup>۵</sup>

برخی<sup>۶</sup> حتی نزول آیه ۷۷ از سوره نساء را مربوط به این مقطع می‌دانند: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلاً] دست [از جنگ] بدариid و نماز را برپا کنید و زکات بدھید و [لی] همین که کارزار بر آنان مقرر شد، بنگاه گروهی از آنان از مردم [= مشرکان مکه] ترسیدند، مانند ترس از خدا یا ترسی سختتر و گفتند پروردگار! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی ...».<sup>۷</sup> اینان همان‌هایی بودند که در

۱. در سریه عبدالله بن جحش شاید اولین باری بود که غنائمی نصیب مسلمانان شد. گفته شده عبدالله خود، این غنائم را برپایه خمس تقسیم کرد، درحالی که قانون مریاع در جاهلیت حاکم بود. یعنی یک‌چهارم غنائم به رهبری قبیله برسد و این پیش از نزول آیه خمس بوده است. در گزارش دیگر واقعی آمده: پیامبر ﷺ غنائم این سریه را بعد از بدر تقسیم کرد. ازین‌رو به علت عدم تقسیم غنائم ازسوی پیامبر ﷺ در سریه عبدالله، خواه به علت اینکه عبدالله عهددار تقسیم شد یا اینکه پیامبر ﷺ به بعد موکول کرد، در بدر میان مسلمانان اختلاف شد آیا قانون مریاع اجرا شود یا قانون عبدالله یا قانونی دیگر؟ و خداوند با نزول آیاتی آن را حل کرد. (واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷)

۲. كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارَهُونَ. (انفال: ۸): ۵

۳. يُجَادِلُوكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَائِنًا يُسَاقُونَ إِلَى الْمُوْتَ وَهُمْ يَنْتَرُونَ. (انفال: ۸): ۶

۴. آیا می‌دانستند احتمال برخورد با سپاه دشمن وجود دارد یا از انقامت قریش می‌ترسیدند؟ هر دو احتمال وجود دارد.

۵. البته قرآن در اینکه آنها چه کسانی بودند ساكت است. شاید از آن‌رو که در مسیر ساختن انسان‌ها، افشا درون، تخریب پل‌های بازگشت بهسوی رستگاری است. و این برخلاف هدف قرآن از گزارش تاریخ است.

۶. مرتضی‌العاملي، الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج ۵، ص ۲۷۱: وی به استناد منابعی، افرادی عبدالله‌ الرحمن بن عوف و سعد بن ابی‌وقاص و مقداد و قدامة بن مظعون را در زمرة متضاطیان عملیات علیه مشرکان در مکه می‌شمارد، ولی قبول نمی‌کند مقداد جزء کسانی باشد که در مدینه از جنگ هراس داشته است.

۷. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قَبْلَهُمْ كَفُوا أَبْدِيَّكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُبِّلَ عَنْهُمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَحْشُبَةَ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ حَشْبَةً وَقَالُوا رَبُّنَا لَمْ كَبِّتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخْرَجْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا شُلُّمُونَ فَيَقُلُّا. (نساء (۴): ۷۷)

مکه از پیامبر ﷺ می خواستند اجازه قتال با مشرکان را صادر فرماید، اما چنین نشد تا اینکه در مدینه فرمان آمد بهسوی بدر حرکت کنند، اما به علت ترس، جهاد بر آنها دشوار آمد و آیه اخیر نازل شد.<sup>۱</sup> ملاحظه می شود آیات اخیر دلیل مجادله و خارج نشدن را ترس می شمارند.

وقدی ضمن تصريح به مخالفت عده‌ای از اصحاب با خروج از مدینه، با نقل گزارشی از گفت و گوی پیامبر ﷺ با اُسید بن حُضير که از جرگه همین مخالفان بود، چنین القاء می کند که مخالفان گمان نداشتند جز برخورد با کاروان احتمال دیگری هم وجود دارد. وی می گوید: «... من به منظور حفظ جان خود از همراهی با تو باز نایستادم، بلکه اصلاً گمان نمی بردم که تو با دشمن برخورد می کنی و گمان نمی کردم که جز گرفتن کاروان، مسئله دیگری هم خواهد بود.»<sup>۲</sup> و پیامبر ﷺ سخن اُسید را تایید می کند. و قدی با جانبداری از اسید و امثال او می گوید: «ولی هر کس که بیرون نرفته است سرزنش نمی شود، چه مسلمانان درواقع برای جنگ بیرون نرفتند، بلکه به منظور گرفتن کاروان بیرون رفته بودند. گروهی از افراد خوش نیت و بصیر هم از همراهی خودداری کردند، که اگر گمان می کردند که جنگ است حتماً کوتاهی نمی کردند.».

ملاحظه می شود، برداشت و قدی با آیه قرآنی که علت مجادله را ترس ذکر کرده است، در تعارض است. البته وی روایات دیگری را نیز ذکر کرده است که با برداشت اخیر وی در تعارض است؛ از جمله از گفت و گوی سعد بن خیمه با پرسش سخن می گوید که برای خروج از مدینه به همراه پیامبر ﷺ رقابت داشتند و هریک از آنها خواستار خروج بودند. استدلال هریک نشان می دهد که امکان شهادت در این خروج برای آنان بسیار زیاد بوده است. اما اینکه چرا و قدی به صراحة قرآن توجه نکرده و براساس سخن اسید تحلیل خود را بنا کرده است، موضوعی قابل توجه است. جالب اینکه وی در بحث قرآنی و در ذیل آیه مورد بحث، فقط به این نکته بسنده کرده که عده‌ای اظهار داشتند تعداد ما کم است و خروج ما را بایی صحیح نمی باشد!<sup>۳</sup> این هشام نیز در السیرة النبوية، به این موضوع اشاره دارد با یک تفاوت که وی قاعدين<sup>۴</sup> را دو دسته تقسیم می کند: دسته‌ای که به دلیل

۱. طبرسی، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۳ ص ۱۱۹؛ سیوطی، الدر المٹھور فی التفسیر بالمائور، ج ۲، ص ۱۸۴، توضیح اینکه سیوطی فقط اشاره کرده آیه درباره چه کسانی و چرا نازل شد، اما تصريح نمی کند که آیه قبل از بدر نازل شده و فقط گفته است: «وقتی دستور قتال صادر شد ...».

۲. و قدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۱ و طرح مجدد آن در: ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴. اصطلاح قاعدين در اینجا در مقابل مجاهدان است «وَقَضَى اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا». (نساء (۹۵)، و با اصطلاح قاعدين که به کسانی اطلاق می شد که در جنگ های دوره خلافت امام علی علیهم السلام با وی همراهی نکردند، تفاوت دارد؛ هر چند از معنای لغوی مشابه برخوردارند.

ترس و سخت شمردن حرکت به راه نیفتدند و عده‌ای دیگر که گمان نداشتند حرکت پیامبر ﷺ منجر به جهاد می‌شود.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که تقسیم‌بندی وی از قاعده‌ین و بـهـتـیـعـ دـلـاـئـلـ اـینـ دـوـ دـسـتـهـ باـ آـنـچـهـ قـرـآنـ گـزـارـشـ نـمـوـدـ درـ تـعـارـضـ استـ. شـایـدـ وـیـ نـیـزـ بـهـمـانـدـ وـاقـدـیـ درـ صـدـ تـبـرـئـهـ عـدـهـ اـیـ اـنـ اـصـحـابـ بـوـدـ استـ کـهـ درـ غـزوـهـ شـرـکـتـ نـکـرـدـنـ؟ـ طـبـرـیـ نـیـزـ بـهـمـانـدـ اـبـنـ هـشـامـ اـزـ دـوـ گـروـهـ سـخـنـ گـفـتـهـ استـ.<sup>۲</sup>

<sup>۳</sup>. آرزومندان برخورد با کاروان: در جریان غزوه بدر، قرآن به مسلمانان بشارت داد با یکی از دو کاروان تجاری یا سپاه دشمن روبه‌رو خواهند شد! اما چه کسی آرزومند بود با کاروان تجاری برخورد نمایند؟ اصحاب یا پیامبر ﷺ؟ آنچه از قرآن برداشت می‌شود مخاطب آیه مومنان هستند، هرچند امکان دارد کسی بگوید خطاب عام است و شامل پیامبر ﷺ هم می‌شود: «و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجاری قریش یا سپاه ابوسفیان] را به شما وعده داد که از آن «شما» باشد و «شما» دوست داشتید که دسته بی سلاح برای شما باشد و [لی] خدا می‌خواست حق [=اسلام] را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند». <sup>۳</sup> اما واقعیت است مقصود فقط پیامبر ﷺ است که آرزو داشت با کاروان برخورد نمایند، هرچند مسلمانان وقتی شنیدند که کاروان رفته است و سپاه دشمن به جا مانده آن را خوش نداشتند.<sup>۴</sup> در تیجه پیامبر ﷺ است که عافیت طلب است و بـهـتـیـعـ او مسلمانان هم چنینند. اختلاف بین گزارش قرآنی و واقعی، حتی اگر مقصود آیه پیامبر ﷺ و مومنان باشد، روشن است. شواهدی از دیگر آیات وجود دارد که پیامبر ﷺ مقصود آیه نیست، خصوصاً اگر مفاد آیه مذکور متضمن کاستی و نقص در پیامبر ﷺ باشد،<sup>۵</sup> اما جای این بحث در این مقاله نیست.<sup>۶</sup>

۱. ابن هشام، السیرة النبوية، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲. طبری، تاريخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۲۷.

۳. وَإِذْ يَعْكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ عَيْرَ دَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحْقِقَ الْحَقَّ بِكَلْمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. (انفال (۸): ۷)

۴. لَمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دُونَ بَرِّ نَزَلَ عَلَيْهِ جَرْئِيلٌ فَخَرَّبَ مُسِيرَ قَرِيشٍ، وَهُوَ يُرِيدُ عِيرَهَا، فَوَعَدَهُ اللَّهُ إِمَامَ الْعِيرِ وَإِمَامَ قَرِيشِهِمْ، فَلَمَّا كَانَ يُبَدِّلُ أَخْذَوَا السَّقَامَ، وَسَأَلُوهُمْ عَنِ الْعِيرِ يُخْبِرُوْهُمْ عَنْ قَرِيشٍ، فَلَا يَحْبَّ ذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ لِأَنَّهَا شَوْكَةٌ، وَيَحْبَّوْنَ الْعِيرَ. (واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۱۳۱)

۵. مگر اینکه علت تمایل پیامبر ﷺ به برخورد با کاروان تجاری، عدم اطمینان از پایداری مردم، خصوصاً احتمال عدم همراهی انصار باشد که تعهدی به جنگ نداشتند. ازین رو شاهدیم پیامبر ﷺ در جلسه مشاوره پیش از غزوه بدر روی سخنی با انصار است تا بداند آنها وی را در جهاد برعلیه سپاه مشرکان همراهی می‌کنند یا خیر؟ این گزارش در فقره بعدی تعارض‌ها خواهد آمد.

۶. فقط به این پرسش اکتفا می‌شود که آیا عقل سليم می‌پذیرد قرآن فردی را به عنوان الگو برای مؤمنان مطرح کند و او را معلم انسان‌ها بخوان، اما وی از نقصی این چنینی برخوردار باشد؟! توجه کنیم پیامبر الگوی مؤمنان و معلم انسان‌هاست «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيْكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتَّلَقَّعُ عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُرِيكُمْ وَيَعْلَمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُنُوا تَعْلَمُونَ». (بقره (۲): ۱۵۱)

۴. زمان «وعده الهی»: هرچند قرآن از زمان نزول وحی درباره وعده الهی مبنی بر رویارویی با یکی از دو گرینه کاروان تجارتی یا سپاه دشمن و پیروزی بر آن،<sup>۱</sup> صراحتاً سخنی نمی‌گوید، ولی لازمه فایده‌مندی این وعده، آن است که در زمانی به اطلاع مسلمانان رسیده باشد که هنوز احتمال برخورد با سپاه دشمن قطعی نشده است. به عبارتی اگر آیه در زمانی نازل شده یا به اطلاع مسلمانان رسیده باشد که مسلمانان قطعاً می‌دانند با سپاه دشمن برخورد خواهند کرد، وعده مذکور بی‌فایده و لغو خواهد داد.

برخی از گزارش‌های تاریخی، حاکی از نزول وعده در مدینه و قبل از حرکت به سوی دشمن است.<sup>۲</sup> شاید از این رو که عده‌ای از ترس برخورد با دشمن یا شاید ترس از انتقام قریش به هراس افتاده بودند،<sup>۳</sup> ضروری بود وعده‌ای این چنینی که رویارویی نظامی با دشمن را هم‌رديف رویارویی با کاروان آنها ذکر می‌کرد و حاکی از پیروزی بر دشمن بود، روحیه آنها را تقویت کند. بدیهی است گزارش یادشده با قرآن همسو است. اما از برخی از گزارش‌های منابع، چنین برداشت می‌شود که وعده، تا محلی نزدیک مدینه به اطلاع مسلمانان نرسید و حتی وقتی در همان محل، پیامبر ﷺ از وعده سخن گفت، به اشاراتی به مسلمانان فهماند که با سپاه دشمن روبه‌رو خواهند شد. بدیهی است، چنین گزارشی با آنچه از فایده‌مندی وعده قرآنی گفته شد، در تعارض است. زیرا با این اشارت، وعده به رویارویی با کاروان تجارتی عملاً متفقی می‌شود و هیچ فایده‌ای از ذکر آن وجود نخواهد داشت؛ و لغو خواهد بود.

اینک بررسی این نوع گزارش‌ها:

طبق گزارش مورخان وعده در محلی نزدیک بدر از سوی خداوند به اطلاع رسول الله ﷺ رسیده است. اوین محلی را که مورخان از آن یاد کرده‌اند منطقه‌ای است در نزدیکی بدر، موسوم به ماء الصفراء. واقعی می‌گوید: {با تلحیص}:

و چون به نزدیکی بدر رسید، از آمدن قریش آگاه شد، و سپاه را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت فرمود و آرای ایشان را پرسید. نخست ابوبکر به پا خاست ... سپس

۱. وَإِذْ يَعُدُّ كُمُّ اللَّهِ إِحْدَى الطَّائِفَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّنَ أَنَّ غَيْرَ دَائِتِ الشَّوَّافَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَبِرِيدُ اللَّهِ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. (انفال: ۸)

۲. خبری در نفسیه قمی حاکی از نزول وعده در مدینه است. ر.ک: قمی، *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ۲۵۶، به این مضمون: «فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ أَصْحَابَهُ بِالْخُرُوجِ لِيَأْخُذُوهَا - فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ وَعَدَهُ إِحْدَى الطَّائِفَيْنِ - إِمَّا الْعِيرَ وَإِمَّا قُرْيَشٍ إِنْ أَظْفَرَهُمْ». <sup>۳</sup>

۳. ترس از احتمال حمله تلافی جویانه قریش را خبری که صنعتی برای ما نقل می‌دهد قوت می‌بخشد. وی از نامه تهدیدآمیز قریش قبل از واقعه بدر، به عبدالله بن ابی سخن می‌گوید؛ تا جایی که آنان تصمیم به قتل رسول خداوند<sup>۴</sup> می‌گیرند ... . (ر.ک: صنعتی، *المصنف*، ج ۵، ص ۳۵۸) لذا احتمال اینکه این ترس کماکان باقی بوده، به طوری که وقتی پیامبر ﷺ آنها را به سوی کاروان می‌خواند از ترس با او به مجادله برخاسته باشند.

عمر برخاست ... و ضمن آن اظهار داشت: ای رسول خدا، به خدا قسم، این قریش است و از آنگاه که عزیز شده هیچ‌گاه خوار نشده است، ... سپس مقداد بن عمرو برخاست و گفت: ... آنگاه پیامبر ﷺ باز هم فرمودند: ای مردم، آرای خود را بگویید - و مقصود آن حضرت انصار بودند، چه تصور می‌فرمود که آنها فقط در مدینه او را پاری خواهند کرد، زیرا آنها شرط کرده بودند که از پیامبر ﷺ مانند فرزندان خود حفاظت کنند ... سعد بن معاذ برخاست و گفت ... او سخن خود را چنین ادامه داد: ای رسول خدا! گروهی از اقوام ما در مدینه مانده‌اند که محبت آنان به تو، کمتر از ما نیست، و ما فرمان بردارتر از ایشان نیز نیستیم، آنها هم نیت و رغبت به جهاد دارند. اگر آنان می‌پنداشتند که تو با دشمن برخورد می‌کنی، حتماً در مدینه نمی‌مانندن، اما آنها فقط به تصور کاروان بودند. بنابراین، برای تو سایه‌بان می‌سازیم و مرکوب‌های تو را آماده می‌کنیم، آنگاه به دیدار دشمن خود می‌رویم. اگر خداوند متعال ما را عزیز و بر دشمنان پیروز گردانید، این همان چیزی است که دوست می‌داریم و اگر صورت دیگری شد، تو سوار بر مرکوب‌های خود می‌شوی و به کسانی که پشت سر ما هستند می‌بیوندی. پیامبر ﷺ به او پاسخی پسندیده داد و فرمود: امید است خداوند خیری بهتر از این مقدر فرماید. گویند: چون سعد از رایزنی فراغت یافت، پیامبر ﷺ فرمود: در پناه برکت الهی حرکت کنید، «که خداوند یکی از دو طایفه (کاروان یا قریش) را به من و عده فرموده است» سوگند به خدا، گویی من هم‌اکنون به کشتارگاه‌های ایشان می‌نگرم. گوید: رسول خداوند محل کشته شدن ایشان را، در آن روز، به ما نشان داد، و گفت: اینجا محل کشته شدن فلان و اینجا محل کشته شدن بهمان است، و هیچ‌کس از همان کشتارگاه که تعیین شده بود مستثنی نگشت. گوید: مردم دانستند که جنگ خواهد شد و کاروان گریخته است و به واسطه گفتار حضرت پیامبر ﷺ، آرزوی پیروزی داشتند.<sup>۱</sup>

در گزارش فوق چند نکته حائز اهمیت است:

در منطقه ماء‌الصفرا مردم از آمدن قریش مطلع شدند. نتیجه اینکه گزینه برخورد با کاروان منتفی شد. پیامبر ﷺ بعد از سخنان سعد به وعده اشاره فرمود، ولی بی‌درنگ اضافه کرد: من قتلگاه آنان را می‌بینم، یعنی با سپاه برخورد خواهیم کرد. سعد بی‌مقدمه به دفاع از قاعده‌ین برخاست که اگر می‌دانستند جنگی رخ خواهد داد می‌آمدند. این نکته سعد خواننده را بیشتر به این دیدگاه سوق می‌دهد که پیش از این مردم احتمال برخورد با سپاه دشمن را نمی‌دادند و در همین نقطه، وعده به رویارویی با کاروان یا سپاه، به اطلاع مردم رسیده است. گفتار واقعی به هنگام بحث از آیات نازل شده درباره غزوه بدر و ذیل همین آیه نیز، بر همین نکته تاکید دارد: «لَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ دُونَ بَدْرٍ نَزَلَ عَلَيْهِ جَرْئِيلٌ فَخَبَرَهُ بَسِيرٌ قَرِيشٌ، وَهُوَ يَرِيدُ

۱. واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۴۹.

عیرها، فوعله الله إما العير و إما لقاء قريش...»<sup>۱</sup> که تاکیدی بر این شبیه است که وعده در همین نقطه، وحی شده است. با مقایسه این خبر، با آنچه از قرآن برداشت شد، تعارض آشکار می‌شود. روایت ابن‌هشام نیز ظاهراً چنین است. او بعد از ذکر داستان استشاره می‌گوید: «ثم قال: سيروا و أبشروا، فإن الله تعالى قد وعدني إحدى الطائفتين، والله لكياني الآن انظر إلى مصاري القوم.»<sup>۲</sup> با این تفاوت که سخن سعد دائر بر تطهیر قاعدين را در اینجا ذکر نمی‌کند؛ بلکه جداگانه آن را بهنگام سخن از ساخت عریش (سایه‌بان) برای رسول خدا ذکر می‌کند.<sup>۳</sup>

همچنین طبری مانند ابن‌هشام گزارش می‌هد.<sup>۴</sup> و سخن سعد را مانند ابن‌هشام جدای از سخن انصار بیان می‌کند.<sup>۵</sup> ولی نتیجه یکی است و آن اینکه: اگر روایات مورخان را در این باره کنار هم گذاریم، حاکی از آن است که وعده مذکور در آیه در این نقطه به اطلاع مردم رسیده است که گفته شد در این صورت با لازمه فایده‌مندی و عدم لغوبیت وعده مذکور در آیه، در تعارض خواهد بود. علاوه‌بر اینکه سندی برای تبرئه قاعدين به دست می‌دهد، کسانی که از اسامی آنها به تفصیل در منابع سخن گفته نشده است.

نکته دیگر در گزارش واقعی که اتفاقاً در همان فقره آخر آمده، ساخت عریش برای پیامبر ﷺ است که خود داستان جداگانه‌ای دارد؛ و می‌تواند به عنوان یک تعارض با مجموعه پیام‌های قرآنی درباره پیامبر ﷺ خدا تلقی گردد. ملاحظه می‌شود که سعد هدف از سایه‌بان را استقرار پیامبر ﷺ در آن و گریز بهنگام هجوم دشمن ذکر کرده است و اتفاقاً مورد قبول پیامبر ﷺ واقع شده و ساخته می‌شود.<sup>۶</sup> آیا پیامبر ﷺ خدا فردی است که بهنگام نبرد، رزمگاه را ترک و یاران خود را تنها می‌گذارد؟ قرآن به ما می‌گوید که در رزمگاه اُحد که همه فرار کرده بودند، او بود که ایستاد و دیگران را صدا می‌زد<sup>۷</sup> و حتی روایات تاریخی نیز مؤید همین نظریه است.<sup>۸</sup> پس چرا باید این روایت جعل

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۲۱.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۳۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۴۰.

۶. همان؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۶۲۰؛ ذهبي، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير والأعلام، ج ۲، ص ۵۴.

۷. إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَأِكُمْ فَاتَّبِعُوهُمْ عَمَّا بَعَمَ لِكِنَّا تَحْرُثُونَا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَيْرٌ مَا تَعْمَلُونَ. (آل عمران (۳): ۱۵۳)

۸. این گزارش با گزارش طبری از علیؑ تعارض دارد اینکه «به روز بدر که آماده جنگ شدیم در پناه پیغمبر خدا بودیم و از همه ما دلیرتر بود و هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیکتر نبود». (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۲۶)

شود؟ آیا این روایت، جعل شده تا فضیلتی برای خلیفه اول درست کند که افتخار این را داشته تا با پیامبر ﷺ نشسته و فقط نظاره‌گر جنگ باشند و به هنگام سختی هم فرار کنند و به شجاعان نشسته در مدینه بپیوندند؟<sup>۱</sup> یا صرفاً برای اینکه چون فعالیتی از خلیفه اول در میدان جنگ ثبت نشده، مدرکی برای تبرئه او حتی به قیمت ترور شخصیت پیامبر ﷺ برای آیندگان سازند؟! به هر حال این گزارش نیز با آنچه خداوند از شجاعت پیامرش در میدان جنگ احتماً ما نقل کرده در تعارض است. در بخش نتیجه‌گیری دلیل پرداختن به نکته اخیر روش‌تر خواهد شد.

۵. انگیزه فدیه خواهان: در گذشته رسم بر این بود که برای آزادی اسرای جنگی فدیه می‌گرفتند؛ لذا هر اسیری ارزش مالی برای طرفین داشت. قرآن در ماجرا بدر، درباره گرفتن اسیر در میدان نبرد و انگیزه مسلمانان از این کار می‌فرماید: «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشtar کند، شما متعاق دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است». <sup>۲</sup> ظاهر آیه حاکی از آن است که مسلمانان در غزوه بدر، به گرفتن اسیر در میدان جنگ اقدام کردند و از نبی خدا ﷺ درخواست کردند که مجوز اخذ فدیه در قبال آزادی اسرا را صادر نماید. اما آنچه آنها می‌خواستند برخلاف روش الهی مقرر شده برای انبیای خود بود که تا وقتی قدرت مومنان در زمین مستقر نشده، اسیری نگیرند؛ <sup>۳</sup> و البته بعد از این مرحله گرفتن اسیر آزاد بود. <sup>۴</sup> دقت در آیه روش می‌سازد قصد مسلمانان از این درخواست، رسیدن به متعاق دنیوی بود و هیچ هدف اخروی را از آن دنبال نمی‌کردند. درحالی که هدف الهی از اینکه مسلمانان با کفار روبه‌رو شوند، آخرت و تقویت دین الهی و استقرار آن بود.

۱. در گزارش‌ها آمده است که: «فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ». (ر.ک: واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۵۵؛ طبری، تاريخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۷؛ ذهبی، تاريخ الاسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، ج ۲، ص ۵۸؛ ابن هشام، السیرة الشبوية، ج ۱، ص ۶۲۶).

۲. مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُخْنَىٰ فِي الْأَرْضِ ثُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال (۸): ۶۷)

۳. ظاهر آیه انتقاد از گرفتن اسیر در میدان جنگ است، اما برخی از مفسران موضوع آیه را انتقاد از نیت سودجویانه بعضی از مسلمانان می‌دانند که در میدان جنگ به جای اینکه دشمن را بکشند به نیت گرفتن فدیه از آنها، آنها را اسیر کردند. این نیت، یک نیت مادی و دنیایی بود که مورد پسند خدا نیست. (ر.ک: جعفری، تفسیر کوثر، ج ۴، ص ۳۶۸)

۴. گرفتن اسیر در مراحل اولیه رویارویی با دشمن، از این‌رو روا نیست که احتمال دارد دشمن با سازماندهی مجدد به مومنان حمله کند که چنین نیز شد و مسلمانان هزینه مادی و نیروی انسانی زیادی را در احتمال دست دادند، درصورتی که اگر دشمنان در میدان نبرد کشته می‌شدند همین امر، خود عاملی بازدارنده محسوب شده و دشمن را علاوه‌بر محروم کردن از نیروی انسانی، با کاهش روحیه در نبرد آینده مواجه می‌ساخت و ترس از کشته شدن آنان را از رویارویی برحدز می‌داشت.

اما واقدی در روایت خود، پیشنهاددهنده گرفتن فیله از اسرا را به میکائیل تشبیه کرده است.<sup>۱</sup> بدیهی است بین این گزارش و آیه قرآنی که پیشنهاددهنده را دارای هدف دنیوی معرفی می‌کند تعارض وجود دارد. مشابه این روایت - با کمی تفاوت - را طبری نقل کرده است. او ابوبکر را به حضرت ابراهیم<sup>علیهم السلام</sup> و حضرت عیسی<sup>علیه السلام</sup> تشبیه کرده که رای به ملاطفت با اسرا داده است و خلیفه دوم را به نوح<sup>علیه السلام</sup> و موسی<sup>علیه السلام</sup> که رای به کشتن اسرا داده است.<sup>۲</sup> بدیهی است بین آیه قرآنی و روایت مذکور نیز تعارض وجود دارد.

**۶. حضور شیطان:** قرآن در غزوه بدر فقط از یک حضور شیطان در جبهه کفر خبر می‌دهد:<sup>۳</sup> «و [باد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا بیمناکم و خدا سخت‌کیفر است.»<sup>۴</sup> اما واقدی از سه حضور او در جبهه کفر سخن می‌گوید و ابن‌هشام از دو حضور و طبری از یک حضور، که غیر از حضوری است که قرآن از آن سخن گفته است، واقدی آورده است: از ضمّضمَ بن عمرو که مردم را دعوت به خروج از مکه می‌کرد آورده است: تعبیر مشرکان بعدها این بود که بانگزنشنده انسان نبوده، بلکه شیطان بود، زیرا اصلاً اختیار هیچ کاری در دست ما نبود.<sup>۵</sup> حضور شیطان در قالب سرقة بن جعشن مدلجمی و تضمین وی بر اینکه اگر در نبود قربش مسئله‌ای برای زنان و فرزندان آنها ازسوی بنی‌بکر پیش آید، کنانه را به یاری خواهد فرستاد.<sup>۶</sup> تجسم شیطان به صورت سرقة بن جشم مدلجمی و ترغیب سپاه دشمن و فرار او با آمدن فرشته‌ها و بیزاری جستن وی از مشرکان!<sup>۷</sup>

۱. واقدی، *المغازی*، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. البته از شیطان به گونه‌ای دیگر یاد شده است ولی نه از حضور او بلکه از پلیدی او که در جبهه مومنان بوده و خداوند آن را زدود. ر.ک: إِذْ يُغَشِّيْكُمُ الشَّعَاسَ أَمْنَةً يَنْهَا وَيَنْزَلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَا يُظَهِّرُ كُمْ بِهِ وَيَنْهِيْكُمْ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلَيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُبَثِّتَ بِهِ الْأَفْدَامَ (انفال (۸): ۱۱) به این نوع از حضور شیطانی واقدی اشاره‌ای ندارد. شاید چون از وجود پلیدی شیطانی در میان بدریون سخن می‌داند.

۴. وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَهُمْ غَالِبٌ لَكُمْ أَلْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتَنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (انفال (۸): ۴۸)

۵. واقدی، *المغازی*، ج ۱، ص ۳۱.

۶. همان، ص ۳۸؛ ابن‌هشام، *سیرة النبوة*، ج ۲، ص ۲۵۵، طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۲، ص ۴۳۱.

۷. واقدی، *المغازی* ج ۱، ص ۷۱؛ ابن‌هشام، *السیرة النبوة*، ج ۲، ص ۳۰۴، همین مورد با همین مضامین در قرآن آمده است.

اما روشن است هرچند تفاوت و اختلاف بین گزارش مورخان و قرآن از نظر تعداد و محل حضور شیطان به‌چشم می‌خورد، ولی این اختلاف‌ها قابل جمع است؛ و شاید کسی ادعا نماید شیطان بارها در میدان نبرد حضور یافته که برخی را قرآن و برخی را منابع گزارش کرده‌اند. نتیجه اینکه این نوع از اختلاف از باب تعارض نیست. هرچند سؤال دیگری می‌تواند وجود داشته باشد که خارج از موضوع این مقاله است و آن اینکه اصولاً چه کسی می‌تواند از حضور فیزیکی شیطان به ما گزارش دهد؟ قاعده‌ای گزارش حضور فیزیکی شیطان جز از طریق فرد یا افرادی که قادر به مشاهده ابلیس و شناسایی او هستند، نباید پذیرفته شود. آیا در مواردی که منابع گزارش داده‌اند، ادعای مشاهده‌کننده می‌توانست مورد تایید باشد؟ خصوصاً اغلب این شبهه وجود دارد که برخی برای فرار از مسئولیت اعمال ناشایست خود یا قبیله خود، آن اعمال را به شیطان منسب کنند. به‌طور مثال در گزارش واقعی کافران هم به‌نوعی تبرئه و مسلوب‌الاراده نشان داده شده‌اند. به این جمله توجه شود: إِلَهٌ لَمْ يَلِكُنَا مِنْ أُمُورِنَا شَيْءًا! <sup>۱</sup> إِلَّا شَيْطَانٌ! فَقَيلَ: كَيْفَ يَا أَبَا خَالِدٍ؟ فَقَالَ: إِلَّيْ لَأَعْجَبْ مِنْهُ، مَا مَلِكُنَا مِنْ أُمُورِنَا شَيْءًا!

به‌نظر می‌رسد انگیزه این گونه از روایات کاستن از مسئولیت اشخاص، در پرتو پرنگ کردن نقش ابلیس است، یا حداقل ساختن شریک‌ مجرمی برای برخی از افراد. البته واقعی درباره گزارش دیگر قرآنی که از زدودن پلیدی شیطانی در جبهه بدريون توسط خداوند سخن گفته چیزی نمی‌گويد. از این‌رو به‌نظر می‌رسد گزارش یا عدم گزارش از حضور شیطان معنادار است. زمانی برای سلب مسئولیت از عده‌ای «آن هم از قریش» شیطان مقصراً اصلی معرفی می‌شود و زمانی برای تنزیه اصحاب از پلیدی سخن از وسوسه شیطانی و زدودن آن از قلوب مسلمانان حاضر در بدر سخن بهمیان نمی‌آید.

#### ۷. زمان خروج از مدینه: قرآن گزارشی درباره خروج پیامبر ﷺ برای غزوه احمد ارائه می‌کند. در

گزارش قرآنی سه نکته به‌چشم می‌خورد:

۱. خروج در بامداد

۲. خروج از نزد خانواده

۳. خروج به‌منظور سازماندهی سپاه <sup>۲</sup>

از آنجا که در هیچ منبعی ذکر نشده است که پیامبر ﷺ در این غزوه خانواده خود را به همراه برده است، بهناچار محل استقرار اهل، مدینه بوده و خروج از مدینه مدنظر گزارش قرآنی است.

۱. واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۳۱.

۲. وَإِذْ غَدَّوْتَ مِنْ أَهْلِكَ ثُبُوْتُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْمٌ. (آل عمران (۳): ۱۲۱) غُدوة مابین الطلوعین، طلوع فجر و شمس را گویند. (ر.ک: ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۱۵، ص ۱۱۶؛ مغنية، تفسیر کاشف، ج ۲، ص ۱۴۹)

به عبارتی قرآن می فرماید: پیامبر ﷺ بامدادان از مدینه و از نزد اهلش به منظور ساماندهی سپاه خارج

شد. اما با مراجعته به منابع مشاهده می شود آنان زمان خروج از مدینه را عصر جمعه ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

برخی از معاصرین ضمن اشاره به تعارض مذکور بین منابع با قرآن گفته‌اند: آنچه مشکل را حل

می کند این است که منظور از «غدوت» در اینجا بامداد نیست، بلکه مطلق خروج است.<sup>۲</sup> بدیهی است

در صورت پذیرش این دیدگاه تعارضی وجود نخواهد داشت.<sup>۳</sup> نکته قابل ذکر این است که اثبات تعارض

در این روایت فایده عملی به همراه ندارد، جز اینکه بر حجم پرونده اختلاف‌های منابع با قرآن بیفزاید.

۸. فرار مسلمانان در احده: در جنگ احده تعدادی از مسلمانان در اثنای جنگ فرار را برقرار ترجیح

دادند و به دور دست‌ها فرار کردند.<sup>۴</sup> قرآن تصریح دارد که اولاً علت فرار، سستی، تنازع و نافرمانی در پی

مشاهده امور رغبت‌افرا (غناائم)<sup>۵</sup> بود و ثانیاً، بهنگام فرار مسلمانان به بالای کوه، پیامبر ﷺ در صحنه

بود و آنان را فرامی‌خواند، ولی فراریان به او توجهی نداشتند.<sup>۶</sup> اما منابع، گزارش فرار را به گونه‌ای دیگر

طرح کرده‌اند. واقعیت به استناد گزارشی، فرار مسلمانان به بالای کوه را ناشی از فریاد شیطان به اینکه

محمد کشته شد، می‌داند.<sup>۷</sup> وی در ذیل آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرَّسُولُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَّ

أَفَلَمْ يَعْلَمُ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَتَّبِعُ عَلَىٰ عَقِيقَيْهِ فَلَنْ يَضُرُّ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»<sup>۸</sup> می‌گوید: چون روز

۱. واقعیت، المغازی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ابن‌الهشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۲۸. اگر گفته شود طبق گزارش واقعیت

پیامبر ﷺ صحیح‌گاهان از ادله بوسیع احده رفت (و.ک: ج ۱، ص ۲۱۷) و مقصود از صحیح همین است، مناسبی با

آیه ندارد که می‌فرماید: «وَإِذْ عَذَّوْتَ مِنْ أَهْلِكَ بَيْوَى الْمُؤْمِنِينَ مَعَادِهِ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعُ عَلَيْهِ». (آل عمران (۳): ۱۲۱)

و از بیرون شدن صحیح‌گاهی از نزد اهل سخن می‌گوید و نه از محل دیگر. همین طور اگر به دیدگاه دیگر واقعیت

توجه شود که مقصود آیه را خروج صحیح‌گاهی پیامبر ﷺ در احده برای سازماندهی سپاه طرح می‌کند همین

اشکال طرح می‌گردد. مگر کسی بگوید پیامبر ﷺ خانواده‌اش را با خود به احده برد بود.

۲. جعفریان، سیره رسول خدا ﷺ، ص ۵۲۵؛ ابن‌منظور یکی از معانی گذوه را نقیض روح ذکر می‌کند که می‌تواند

مؤیدی بر این نظریه باشد. (و.ک: ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۱۷)

۳. فقط این سوال مطرح می‌شود، دست کشیدن از معنای مشهور لغوی به‌سبب گزارش مورخان تا چه حدی

صحیح است؟

۴. ابو جعفر گوید: «وَ مُسْلِمَانُونَ هُزِيمَتْ شَدَّنَدْ وَ بَعْضِيْ شَانْ تَا «مَقْتَى» بِرَفْتَنْدَ، عَمَّانْ بَنْ عَفَانْ وَ عَقبَةَ بَنْ عَثْمَانْ وَ

سَعْدَ بَنْ عَثْمَانَ كَه دُوْ تَنْ اَز اَنْصَارَ بُودَنَدْ فَرَارِي شَدَّنَدْ وَ بَه جَلَعَبَ رَسِيدَنَدْ كَه كَوَهِي در حدود مدینه است و سه روز

آنجا بُودَنَدْ...» گویند: پیغمبر خدای به آنها گفت: «بِسْيَارَ دُورَ رَفَتِيْدَ». (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۲۲)

۵ ... حَسَنَى إِذَا فَشَلْتُمْ وَتَتَّازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَكْتُمْ مَا تُعْجِيْنَ مَنْكُمْ مِنْ بَرِيدُ الدُّنْيَا وَمَنْكُمْ مِنْ بَرِيدُ الْآخِرَةِ

ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَتَبَلَّكُمْ وَلَقَدْ عَنَّا عَنَّهُمْ وَاللَّهُ دُوْ فَضْلٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. (آل عمران (۳): ۱۵۲)

عِزْ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْتُوْنَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَكُمْ فَأَتَابُكُمْ عَمَّا بَعْدَمْ يَكِيْلُنَا تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا

أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. (آل عمران (۳): ۱۵۳)

۷. واقعیت، المغازی، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۷۷.

۸. آل عمران (۳): ۱۴۴.

احد، ابليس به صورت جعال بن سراقهه ثعلبی درآمد و بانگ برداشت که «محمد کشته شد!» مردم از هر سوی گریختند، به طوری که عمر می‌گفت: من همچون ماده بز کوهی، سر به کوه گذاشتم، تا آنکه به رسول خدا رسیدم و این آیه بر آن حضرت نازل شد.<sup>۱</sup> اما طبری هزیمت را در پی شنیدن فریاد «محمد ﷺ کشته شد» از سوی زیر می‌داند.<sup>۲</sup> طبق این گزارش‌ها اولاً، عذر موجه و دلیل فراریان، فریاد شیطان یا زیر بوده است و ثانیاً، پیامبر ﷺ خود زودتر از دیگر فراریان بالای کوه رفته است، به گونه‌ای که خلیفه دوم که با چالاکی به بالای کوه رفته، ناگهان مشاهده کرده پیامبر ﷺ زودتر از او به بالا رسیده است! قاعده‌اگر دلیل فرار، فریاد ابليس به کشته شدن پیامبر ﷺ باشد و حتی پیامبر ﷺ خود از اولین فراریان باشد، بر اصحاب او نقضی وارد نخواهد بود. اما ملاحظه می‌شود که قرآن انگیزه فرار را دنیاطلبی بیان کرده، و نیز سخن از صدازدن پیامبر ﷺ در پس آنان دارد، یعنی آنان بودند که پیامبر ﷺ را در صحنه جا گذاشته و به فریاد فراخوان پیامبر ﷺ انتباختی نکردند. درنتیجه گزارش‌های این دو منبع با دو آیه قرآنی در تعارض است.

البته واقعی در ذیل بحث از آیه ۱۵۳ همان دیدگاه قرآنی را بیان می‌کند<sup>۳</sup> و در گزارشی دیگر از دعوت پیامبر ﷺ به بازگشت دو فراری با عبارت فلان و فلان یاد می‌کند که پاسخی از آنها نمی‌شنود،<sup>۴</sup> و یا در گزارشی از ماندن عده کمی از اصحاب نزد پیامبر ﷺ و فرار سایرین<sup>۵</sup> یاد می‌کند. گزارش‌های اخیر حاکی از این است که پیامبر ﷺ به هنگام فرار عده‌ای، در صحنه بوده و فراریان را صدای زده، موارد اخیر می‌تواند از جمله موارد تعارض گزارش‌های واقعی با هم باشد!

۱. واقعی، *المغازی*، ج ۱، ص ۳۲۱؛ آیا واقعی با این عبارت مدعی است پیامبر پیش از خلیفه دوم گریخته بود؟!

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۲، ص ۵۱۳.

۳. واقعی، *المغازی*، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴. همان، ص ۲۳۷، واقعی از چه کسانی حفاظت می‌کند؟ آیا این نمونه‌ای از تاریخ‌نگاری شفاف است؟ البته باید از واقعی ممنون بود، شاید وی در زمانه‌ای می‌زیسته که امکان تصویر به نام افرادی خاص برایش ممکن نبوده؛ او می‌توانست هیچ خبری را در این باره بازگو نکند، ولی با نقل همین مقدار از خبر، آیندگان را برای جستجوی بیشتر کنچکاو کرده است؛ لذا باید ممنون وی باشیم. در مورد دیگری نیز وی از عبارت فلان و فلان استفاده می‌کند. آنچه که از قول پیامبر ﷺ نقل می‌کند: حضرت فرمود مقام نسبیه دختر کعب از فلان و فلان بهتر است (ر.ک: واقعی، *المغازی*، ج ۱، ص ۲۶۹)؛ و مشابه آن (همان، ص ۲۷۳)؛ و نیز در ذکر فراریان از قول ابن امکنون ممن ولی فلان؛ (همان، ص ۲۷۷)؛ در برخی نسخ به جای فلان از خلیفه دوم و سوم نام برده شده است. (ر.ک: همان، ص ۲۰۰)، پاورقی یک و در روایتی دیگر در زمرة فراریان. (همان، ج ۱، ص ۲۹۵)؛ در روایتی دیگر واقعی از قول عبدالرحمن بن عوف خطاب به عثمان نقل می‌کند که او را به فرار از احد متهشم می‌کند و عثمان ضمن قبول اتهام، خود را جزء عفو شدگان می‌شمارد. (ر.ک: همان، ص ۲۷۸) در روایتی عمر را جزء کسانی می‌شمارد که با گروهی بازگشته، تصور می‌کرددن پیامبر ﷺ کشته شده است. (ر.ک: همان، ص ۲۸۰) در روایت دیگر او جزء کسانی که نزد پیامبر ﷺ در کوه بازگشته‌اند توصیف شده است. معلوم است همه اخبار نمی‌تواند درست باشد. (ر.ک: همان، ص ۲۹۵)

۵. واقعی، *المغازی*، ج ۱، ص ۲۳۸.

**۹. رؤیت شیطان:** قرآن در غزوه احمد هیچ گزارشی از حضور شیطان در جبهه مومنان یا مشرکان ارائه نمی‌کند، اما واقعی<sup>۱</sup> در جایی فرار مسلمانان را به فریاد شیطان نسبت می‌دهد و ابن‌هشام شدت یافتن درگیری را به فریاد شیطان که گفت محمد کشته شد، نسبت می‌دهد.<sup>۲</sup> پیش‌تر نیز گفته شد این نوع از اختلاف‌ها، از باب تعارض نیست؛ اما لازمه چنین گزارشی، ادعای آن ازسوی کسی است که توانایی مشاهده و شناسایی شیطان را دارد، والا گزارش، صرف یک ادعاست. تاکید بر این نکته ضروری است که تشکیک در مشاهده شیطان اثبات ادعای عدم حضور او نیست، بلکه سخن در این است که چنین گزارش‌هایی با نفی مسئولیت اشخاص توأم گردیده است که اعمال ناپسند را به موجودی نادیدنی توسط عموم مردم نسبت دهند، خواه شیطان باشد خواه جن!<sup>۳</sup>

**۱۰. عملکرد دو قبیله (بنوسلمه و بنوحراثه)<sup>۴</sup>** از مسلمانان: از قرآن چنین فهمیده می‌شود که دو گروه از مسلمانان پیش از غزوه احمد تصمیم داشتند که جبهه مومنان را ترک گویند.<sup>۵</sup> آیا آنان تصمیم خود را عملی کردند یا خیر؟ از آیه چنین برمی‌آید که آنها فقط تصمیم به بازگشت داشتند و بازگشت خود را عملیاتی نکردند و اگر بازگشته بودند، نیازی نبود قرآن از فعل «هم» استفاده کند. از این‌رو برخی از مفسران همین نظریه را با استدلالی دیگر مطرح کرده‌اند.<sup>۶</sup> ولی از گزارش ابن‌هشام چنین برمی‌آید که اینان تصمیم خود را عملی کرده و حداقل از همراهی بازایستادند، ولی با عنایت الهی مجددأ به پیامبر ﷺ پیوستند و بازگشتبند. البته وی متذکر می‌شود دلیل سنتی آنان به علت شک در دین نبود و خداوند با رحمت خود، سنتی را از ایشان دور کرد، تا اینکه به نبی پیوستند.<sup>۷</sup> اما در گزارش قرآنی فقط سخن از تصمیم به سنتی است، نه بیشتر.<sup>۸</sup>

۱. همان، ص ۲۳۵ و ۲۷۷.

۲. ابن‌هشام، *السیرة النبوية*، ج ۳، ص ۴۱.۳. مانند نسبت کشته شدن سعد بن عباده به جنیان. (ر.ک: البلاذری، *كتاب جمل من انساب الأشراف*، ج ۱، ص ۵۸۹)۴. بنو حراثه از اوس بود و بنی‌سلمه از خزرجاند. (ر.ک: دینوری، *المعارف*، ص ۱۰۹)

۵. إِذْ هَمَّ طَائِقَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَقْتُلَا وَاللَّهُ وَلِهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَإِنَّهُوكِلُ الْمُؤْمِنُونَ (آل عمران (۳): ۱۲۲)

عر از ذیل آیه استفاده می‌شود آن دو طایفه بهزادی از تصمیم خود بازگشتبند، و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می‌گوید: «وَاللَّهُ وَلِهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَإِنَّهُوكِلُ الْمُؤْمِنُونَ: خداوند یاور و پشتیان این دو طایفه بود و افراد بایمان باید بر خدا تکیه کنند». (ر.ک: مکارم شیرازی، *تفسیر نمویه*، ج ۳، ص ۶۹؛ هرچند از کلمه همت نبیز می‌توان پی‌برد که سنتی در مرحله تصمیم باقی مانده و به ظهور نرسیده است.

۶. و ذلك أنه إنما كان ذلك منها عن ضعف و هن أصبهما غير شک في دينهما، فتولى دفع ذلك عنهما برجته و عائدته.

حتى سلمتا من وهنها و ضعفهما، و لحقنا ببعضها صلی الله عليه و سلم. (ابن‌هشام، *السیرة النبوية*، ج ۳، ص ۷۰)

۷. شاید کسی زیادتی گزارش ابن‌هشام را در این مورد به رقابت‌های قبیله‌ای بازگرداند، اینکه آنان چون از انصار بودند برای تخریب بیشتر اضافه شده است که علاوه بر قصد، تصمیم خود را عملی کردند ... ولی نمی‌توان با قاطعیت، این احتمال را مطرح کرد، مگر اینکه موارد دیگری نبیز برای این نوع گرایش از ابن‌هشام گزارش شده باشد.

### نتیجه‌گیری

نتایج ذیل حاصل بررسی‌های انجام شده است:

جدول ذیل نشان‌دهنده توزیع تعارض‌های بررسی شده در منابع است:

شماره \	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
وقدی	-	عدم تعارض	*	عدم تعارض	عدم تعارض	*	**	*	*	-
ابن هشام	*	عدم تعارض	-	عدم تعارض	عدم تعارض	-	**	-	*	*
طبری	-	-	*	عدم تعارض	عدم تعارض	*	**	-	*	*

در گزارش دو غزوه بدر و احد مشاهده می‌شود به ترتیب در المغازی شش مورد، ابن هشام و طبری هریک به ترتیب پنج و شش مورد گزارش معارض با قرآن داشته‌اند. برخی از گزارش‌های منابع تاریخی درباره غزوات بدر و احد، با ظاهر آیات قرآنی یا با اصل وجود گزارش تعارض دارد و جز در یک مورد قابل جمع نیست. برخی از گزارش‌ها در منابع و قرآن با یکدیگر اختلاف دارند، اما قابل جمع‌اند؛ هرچند در ادعای حسی بودن گزارش منابع، تردید جدی وجود دارد.

هرچند این تعارض‌ها موردی است، ولی حکایت از این دارد که مورخان گزارش‌های خود را بر قرآن عرضه نمی‌کردند تا صحت و سقم آنها را ارزیابی کنند. به عبارتی نگاه آنان به قرآن، نگاه به منبعی هم عرض منابع دیگر بوده است.

علاوه بر این، دقت در گزارش‌های معارض نشان می‌دهد موضوع اغلب موارد آن، تطهیر صحابه از یک نقص یا افزودن منقبتی به آنهاست و در موردی شاید وارد کردن نقصی به قبیله رقیب - تعارض ده - مذ نظر است که موجب شده این‌گونه روایات ازسوی عده‌ای جعل گردد. به نظر می‌رسد یکی از وظایف امروزین پژوهشگران در راستی آزمایی روایات تاریخی، عرضه آنها بر قرآن است.

عرضه روایات تاریخی بر قرآن می‌تواند یکی از روش‌های مؤثر در بازشناسی روایات تاریخی عصر پیامبر ﷺ و پیش از وی (تاریخ انبیای گذشته) باشد، روشی که امامان شیعه سعی داشتنند به پیروان خود بیاموزند. این روش نیازمند بازکاوی و تبیین و تحلیل اصول خود می‌باشد و امید است ازسوی تاریخ‌پژوهان مورد توجه جدی قرار گیرد.

## مراجع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. ابن قبیة دینوری، المعرف، تحقیق دکتور ثروت عکاشة، القاهرة، دارالمعارف، بی تا.
۳. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۴. ابن هشام الحمیری المعافری، عبدالمملک، السیرة النبویة، تحقیق عمر عبدالسلام تدمیری، بیروت، دارالکتاب العربي، چ ۵، ۱۴۱۶ ق.
۵. انواری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، علمی، ۱۳۹۰.
۶. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، کتاب جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چ ۱، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
۷. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، چ ۴، قم، هجرت، چ ۱، بهار ۱۳۷۶.
۸. جعفریان، رسول، سیره رسول خدا ﷺ، قم، دلیل ما، چ ۳، زمستان ۱۳۸۳.
۹. داداش نژاد، منصور، «نگاهی گذرا به تفاوت سیره نبوی در قرآن و کتب سیره»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی پیامبر اعظم ﷺ، اصفهان، انتشارات کتابخانه اصفهان، ص ۱۴۱ به بعد.
۱۰. الذہبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاہیر والاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمیری، بیروت، دارالکتاب العربي، چ ۲، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
۱۱. سیوطی، جلال الدین، الدرالمتّور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۲. صنعتی، عبدالرزاق، المصنف، حبیب الرحمن الاعظمی، المجلس العلمی، بی تا.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل الراجح، مشهد، مرتضی، چ ۱، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۵. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم والمملوک المشهور بالتاریخ طبری، محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، بی تا.
۱۶. علی پور، محمدعلی، «بررسی قواعد و روش معرفت تاریخی در قرآن (با تکیه بر تاریخ پیامبر اکرم ﷺ در قرآن)»، نامه تاریخ پژوهان، شماره ۹-۸، زمستان ۸۵ و بهار ۸۶، ص ۱۸۰ - ۱۴۰.
۱۷. فرامرز قراملکی، احد، روش مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم رضوی، چ ۴، ۱۳۸۵.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، چ ۳، ۱۴۰۴ ق.

۱۹. مرتضی العاملی، جعفر، *الصحيح من سیرة النبي الأعظم*، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۶ق.
۲۰. مغنية، محمدجواد، *تفسير کاشف*، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۲۴ق.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ق.
۲۲. واقدی، *المغازی*، ترجمه محمود مهدی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲، ۱۳۶۹.
۲۳. ———، *المغازی*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.

